

بیانیه مطبوعاتی برنامه نظارت

✖ برنامه نظارت بر حمایت از مدافعان حقوق بشر

برنامه نظارت یادآوری می‌کند که گروهی از ماموران امنیتی خانم منصوره بهکیش را در تاریخ 22 خرداد 1390 در یکی از خیابان‌های تهران دستگیر کردند. او در تاریخ 18 تیر 1390 با وثیقه آزاد شد. خانم بهکیش به خاطر فعالیت‌های حقوق بشری خود بارها مورد بازجویی و بازداشت خودسرانه قرار گرفته است. در گذشته، او در تاریخ‌های 7 شهریور 1387، 14 آذر 1388 و سپس 19 دی 1388 به همراه بیش از 30 تن از زنان «مادران پارک لاله» دستگیر شده است.

ایران

برنامه نظارت بر حمایت از مدافعان حقوق بشر:

دادگاه تجدید نظر خانم منصوره بهکیش حامی «مادران عزادار» را به زندان محکوم کرد

خانم بهکیش به ۶ ماه زندان تعزیری محکوم شده و هر لحظه در خطر دستگیری به سر می‌برد

http://www.fidh.org/six-months-prison-for-Behkish?var_mode=calcul

پاریس ژنو، ۲۱ تیر ۱۳۹۱ (۱۱ ژوئیه ۲۰۱۲) - برنامه نظارت بر حمایت از مدافعان حقوق بشر، که برنامه مشترک «فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر» (FIDH) و «سازمان جهانی مبارزه با شکنجه» (OMCT) است، از محکومیت مدافع حقوق بشر خانم منصوره بهکیش در مرحله تجدید نظر اطلاع یافته است.

خانم منصوره بهکیش، از حامیان «مادران پارک لاله» («مادران عزادار» ایران)*، که علیه مجازات اعدام نیز مبارزه می‌کند، در روز ۱۵ تیر ۱۳۹۱ از حکم دادگاه تجدیدنظر درباره اعتراض او به حکم دادگاه بدوی مطلع شد.

خانم بهکیش در ۴ دی ماه ۱۳۹۰ به وسیله شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی به چهار سال و شش ماه زندان محکوم شده بود؛ چهار سال به

اتهام «اجتماع و تبانی بر علیه امنیت ملی از طریق تشکیل مادران عزادار» و شش ماه به اتهام «تبلیغ علیه نظام».

دادگاه تجدیدنظر با تلفیق دو بخش حکم او، او را به چهار سال زندان محکوم و سه سال و شش ماه از آن را به مدت پنج سال تعلیق کرده است. بر این اساس، در صورتی که او در پنج سال آینده به اتهام مشابهی محکوم شود، باید علاوه بر هر محکومیت تازه سه سال و شش ماه مذکور را نیز در زندان بگذراند.

در نتیجه، خانم بهکیش به ۶ ماه زندان تعزیری محکوم شده و هر لحظه در خطر دستگیری به سر می‌برد.

برنامه نظارت یادآوری می‌کند که گروهی از ماموران امنیتی خانم منصوره بهکیش را در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۹۰ در یکی از خیابان‌های تهران دستگیر کردند. او در تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۹۰ با وثیقه آزاد شد. خانم بهکیش به خاطر فعالیت‌های حقوق بشری خود بارها مورد بازجویی و بازداشت خودسرانه قرار گرفته است. در گذشته، او در تاریخ‌های ۷ شهریور ۱۳۸۷، ۱۴ آذر ۱۳۸۸ و سپس ۱۹ دی ۱۳۸۸ به همراه بیش از ۳۰ تن از زنان «مادران پارک لاله» دستگیر شده است. در تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۸۸، از سفر او به ایتالیا برای دیدار با فرزندان‌ش جلوگیری به عمل آمد، گذرنامه او توقیف شد و او ممنوع الخروج گردید. خانم بهکیش شش تن از اعضای خانواده خود را در اعدام‌ها و کشتارهای زندان در دهه ۱۳۶۰ از دست داده است و پیوسته به خاطر حضور بر مزار آن‌ها و برگزاری مراسم یادبود برای ایشان زیر فشار بوده است.

برنامه نظارت معتقد است که حکم خانم منصوره بهکیش تنها به قصد ترساندن و بازداشتن او از ادامه فعالیت‌های حقوق بشری صادر شده است. به علاوه، هدف از این حکم ترساندن تمام مدافعان حقوق بشر در ایران است.

بنابراین، برنامه نظارت از دولتمردان ایران به تاکید می‌خواهد فوری و بدون قید و شرط به آزار و اذیت قضایی علیه خانم منصوره بهکیش پایان دهند و تمام اتهام‌های او را لغو کنند، تمام مدافعان حقوق بشر را که در بازداشت خودسرانه به سر می‌برند آزاد نمایند، و به طور کلی اعلامیه سازمان ملل در باره مدافعان حقوق بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر و عهدنامه‌های بین‌المللی حقوق بشر را که ایران تصویب کرده رعایت کنند.

* «مادران عزادار» زنانی هستند که اعضای خانواده اشان در خشونت های سیاسی پس از سال 1360 کشته، اعدام، بازداشت یا ناپدید شده اند. آنها خواهان تایید اعدام های گسترده پنهانی در زندان ها و اعلام محل دفن قربانیان هستند. آنها پس از خشونت های انتخاباتی در خرداد 1388، به برگزاری اعتراض های علنی از طریق گردهمایی سکوت در روزهای شنبه در پارک لاله پرداختند و خواهان آزادی تمام زندانیان سیاسی و الغای مجازات اعدام شدند.

تماس برای اطلاعات بیشتر

OMCT: Isabelle Scherer: + ۴۱ ۲۲ ۸۰۹ ۴۹ ۳۹ •

FIDH: Arthur Manet : + ۳۳ ۱ ۴۳ ۵۵ ۲۵ ۱۸ •

ترجمه و پخش: جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (عضو فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر)؛
laddhi(at)fidh.net

اطلاعیه مطبوعاتی



در نهمین سالروز مرگ زهرا کاظمی در ایران، جان ده ها روزنامه نگار و وب نگار زندانی در خطر است

ساعت ۱۴ و ۳۰ دقیقه سه شنبه ۲۰ تیرماه ۱۳۹۱ ده ها تن از فعالان گزارشگران بدون مرز و روزنامه نگاران تبعیدی ایران در برابر دفتر شرکت دولتی ایران ایر در خیابان شانزه لیزه پاریس، تجمع را در اعتراض به بازداشت خودسرانه و شکنجه روزنامه نگاران و وب نگاران در ایران که برخی از آنها جان خود را از دست داده و برخی دیگر در خطر مرگ قرار دارند، برگزار کردند.

ساعت ۱۴ و ۳۰ دقیقه سه شنبه ۲۰ تیرماه ۱۳۹۱ ده ها تن از فعالان گزارشگران بدون مرز و روزنامه نگاران تبعیدی ایران در برابر دفتر شرکت دولتی ایران ایر در خیابان شانزه لیزه پاریس، تجمع را در اعتراض به بازداشت خودسرانه و شکنجه روزنامه نگاران و وب نگاران در ایران که برخی از آنها جان خود را از دست داده و برخی دیگر در خطر مرگ قرار دارند، برگزار کردند.

در این حرکت اعتراضی، پنج نفر از اعضای گزارشگران بدون مرز که همچون زندانی با بدنی زخمی از شلاق و اثار شکنجه، چشم‌بند زده و با زنجیر بر دست و پا، در برابر نمادهای رسانه‌ای (دوربین فیلم برداری، قلم و کاغذ، رادیو و روزنامه) وضعیت امروز روزنامه‌نگاران ایران را تصویر کردند. معترضان پلاکاردهایی با شعارهای " آزادی برای روزنامه‌نگاران ایران"، " نه به شکنجه و انفرادی" و " در ایران ۳۳ روزنامه‌نگار ۱۹ وب‌نگار زندانی هستند"، در دست داشتند.

۲۰ تیرماه ۱۳۹۱ نهمین سالگرد قتل زهرا (زیبا) کاظمی خبرنگار ایرانی‌تبار کانادایی در پی شکنجه اعمال شده از سوی مسئولان قضایی در زندان اوین است. گزارشگران بدون مرز مصونیت از مجازات در ایران و بیرحمی دستگاه قضایی علیه روزنامه‌نگاران زندانی را محکوم می‌کند و خواهان توجه بیشتر جامعه جهانی به وضعیت زندانیان در ایران است. گزارشگران بدون مرز هشدار می‌دهد که در شرایط کنونی زندانیان دیگری نیز ممکن است به فهرست قربانیان کشته شده از سوی شکنجه‌گران اضافه شوند.

« ما نگران جان روزنامه‌نگاران و وب‌نگاران زندانی در ایران هستیم. بسیاری از آنها که بیمار و از نظر روحی و جسمی به شدت ضعیف شده‌اند، امروز یا در همان مکان و یا در همان شرایطی بسر می‌برند، که منجر به قتل زهرا کاظمی شد. ما جامعه جهانی را به ویژه به وضعیت این پنج زندانی، **محمد صدیق کبودوند، بهمن احمدی امویی، آرش هنرور شجاعی و محمد سلیمانی نیا، نرگس محمدی**، که نمونه‌وار شرایط زندانیان ایران هستند، فرا می‌خوانیم. ما خواهان آزادی بدون قید و شرط همه‌ی فعالان عرصه‌ی اطلاع رسانی هستیم که تنها برای استفاده از حق آزادی بیان خود بازداشت شده‌اند.»

محمد صدیق کبودوند، سردبیر هفته‌نامه توقیف شده‌ی پیام مردم کردستان، بیش از ۴۰ روز است که در اعتراض به تصمیم مقامات قضایی در ممانعت از دیدار با فرزندش که بیمار و در بیمارستانی در تهران بستری است، در اعتصاب غذا بسر می‌برد. این روزنامه‌نگار که از تیر ماه ۱۳۸۶ بازداشت شده است، برای تاسیس سازمانی در دفاع از حقوق بشر در کردستان به یازده سال زندان محکوم شده است. وی از بیماری‌های متعددی از جمله عارضه قلبی رنج می‌برد و در وضعیت نگران‌کننده‌ای بسر می‌برد. این روزنامه‌نگار یکی از قربانیان سخت‌گیری‌های بیرحمانه‌ی مسوولان قضایی است. دستگاه قضایی درخواست‌های مکرر وی برای معالجه و مرخصی را نظام‌مند رد می‌کند.

بهمن احمدی امویی روزنامه‌نگار زندانی که از تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در زندان بسر می‌برد، در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۹۱ در پی شرکت در مراسمی که زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین، به یاد همبند به قتل رسیده‌شان هدی صابر برگزار کرده بودند، به زندان رجایی شهر منتقل شده است. زندان رجایی شهر یکی از بدترین زندان‌های ایران از نظر خشونت و شکنجه و حتا قتل زندانیان است. روزنامه‌نگار روزنامه‌ی توقیف شده‌ی سرمایه، یکی از نمونه‌های آزارهای قضایی مسئولان زندان است، وی در تاریخ ۲۷ خرداد به دادگاه انقلاب برده شد و در بازگشت، در یکی از سلول‌های انفرادی زندان رجایی شهر نگاهداری می‌شود. خانواده تاکنون موفق به ملاقات با وی نشده‌اند و هیچ خبری از وضعیت سلامت او ندارند.

محمد صادق (آرش) هنرور شجاعی، روحانی و بلاگ نویس، از تاریخ ۶ آبان ۱۳۸۹ در زندانی است. یک سال پس از زندانی شدنش از سوی دادگاه ویژه روحانیت به چهارسال زندان، هشتصد هزار تومان جریمه نقدی و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شد. اتهام وی نوشته‌های وبلاگش و نوشتن در وبلاگی "کفرآمیز" اعلام شده است، اما این وب‌نگار این اتهام را رد کرده است. وی در اعتراض به شرایط بازداشت خود از ده روز پیش دست به اعتصاب غذا زده است. خانواده‌ی وی به شدت نگران وضعیت سلامت او هستند که تاکنون چندین بار دچار حمله‌ی عصبی شده است، و مسئولان زندان از رساندن داروهای لازم به او خوداری می‌کنند.

گزارشگران بدون مرز از بازداشت دوباره‌ی **محمد سلیمانی‌نیا** مدیر سایت یو ۲۴، در تاریخ ۱۰ تیرماه ۱۳۹۱ مطلع شده است. [این وب‌نگار در تاریخ ۲۰ دی ماه ۱۳۹۰ پس از احضار به دادگاه انقلاب کرج بازداشت شده بود](#)، در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۹۱ با سپردن ۴۰ میلیون وثیقه به شکل موقت آزاد شد. مقامات قضایی از دادن هر گونه اطلاعات در باره‌ی علت بازداشت دوباره و محل بازداشت این وب‌نگار به خانواده خوداری می‌کنند. امری که باعث نگرانی شدید خانواده شده است.

نرگس محمدی، روزنامه‌نگار و سخن‌گوی کانون مدافعان حقوق بشر در تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۹۱، در زنجان بازداشت و به زندان اوین منتقل شد. وی پیش از این در تاریخ ۲۰ خرداد تا ۱۱ تیرماه ۱۳۸۹ را در زندان اوین بسر برده بود. که در مدت بازداشت بر اثر فشارهای بازجویی دچار فلج عضلانی شد. وی که به شدت بیمار و تا کنون چندین بار در زندان دچار عارضه شده است، برای "اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور، عضویت در کانون مدافعان حقوق بشر و فعالیت تبلیغی

علیه نظام جمهوری اسلامی ایران»، به شش سال زندان محکوم شده است. در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ماه، نرگس محمدی را به زندان شهر زنجان منتقل کرده‌اند. با وجود حدت یافتن بیماری وی رئیس زندان به دستور وزارت اطلاعات تا روز گذشته اجازه‌ی انتقال او را به بیمارستان نمی‌داد. نرگس محمدی در تاریخ ۱۹ تیرماه به بیمارستان ولی عصر شهر زنجان منتقل شد. ما خواهان آزادی وی و عدم بازگشتش به زندان هستیم.

رژیم ایران نمونه‌ای استثنایی در مصونیت از مجازات در جهان است

زهرا (زیبا) کاظمی خبرنگار ایرانی‌تبار کانادایی در دوم تیر ماه ۱۳۸۲ در حین عکس‌برداری از تجمع خانواده‌های زندانیان در مقابل زندان اوین بازداشت شد. این روزنامه‌نگار در مدت بازداشت مورد ضرب و شتم قرار گرفت و در اثر ضربات وارده در ۲۰ تیر ماه در بیمارستان نظامی بقية‌الله اعظم جان سپرد. پس از تلاش اولیه در پنهان کردن علت واقعی مرگ وی، مقامات رسمی ایران در ۲۵ تیر اعلام کردند که زهرا کاظمی در اثر "ضربه‌ی مغزی" در گذشته است. پیکر زهرا کاظمی با تعجیل بسیار چهارشنبه اول مرداد ماه ۱۳۸۲ بر خلاف خواست پسرش **استفان هاشمیان** که در کانادا اقامت دائم دارد، در شیراز به خاک سپرده شد. مادر زهرا کاظمی اعلام کرده بود که از سوی مقامات رسمی ایران شدیداً تحت فشار قرار گرفته بود تا موافقت کند دخترش در ایران به خاک سپرده شود. از همان فردای خاکسپاری، استفان هاشمیان تنها فرزند زهرا کاظمی خواهان نبش قبر و انتقال پیکر مادر خود به کانادا است.

وکلاي خانواده زهرا کاظمی در ایران بارها به روند رسیدگی پرونده از سوی دستگاه قضایی انتقاد کرده‌اند. در هیچ کدام از دادگاه‌های برگزار شده به وکلا اجازه داده نشد تا برای روشن شدن حقایق شاهدان خود را که برخی از آنها مسئولان بلند پایه دستگاه قضایی بودند به دادگاه دعوت کنند، از جمله این متهمان، سعید مرتضوی دادستان عمومی و انقلاب تهران که شخصاً در بازجویی از زهرا کاظمی شرکت و بنا به گفته‌ی بسیاری از شاهدان در ماجرای قتل وی دخالت مستقیم داشته است. این متهم به قتل در پناه حمایت دو دشمن آزادی اطلاع رسانی در ایران، **آیت‌الله خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد**، بهره‌مند از مصونیت کامل، نه تنها مجازات نشده است که ارتقا مقام هم یافته است. وی اخیراً به مدیرعامل صندوق تامین اجتماعی منسوب شده است.

گزارشگران بدون مرز از دادخواهی **استفان هاشمی** علیه مسوولان جمهوری

اسلامی ایران در کانادا حمایت می‌کند. فرزند زهرا کاظمی برای بازداشت، شکنجه و قتل مادر خود خواهان دریافت خسارت مادی و معنوی شده است. کانادا و اتحادیه اروپا برای پایان دادن به مصونیت از مجازات باید فعالانه از دادخواست موجه وکلا و خانواده زهرا کاظمی حمایت کنند.

هدی صابر، همکار مجله توقیف‌شده‌ی ایران فردا در تاریخ ۱۲ مرداد ماه ۱۳۸۹ برای سومین بار در کمتر از ده سال، بازداشت و روانه زندان شده بود. وی پیش از این به همراه دو همکار دیگرش رضا علیجانی و تقی رحمانی در ۲۵ خرداد ماه ۱۳۸۲ بازداشت و به مدت سه ماه در سلول انفرادی نگاهداری شده بود. در اردیبهشت ۱۳۸۳ به پنج سال و نیم سال زندان محکوم شده بود. که این حکم سپس به هشت ماه تقلیل یافت. وی همچنین در ۸ بهمن ۱۳۷۹ نیز بازداشت و تا ۲۱ اسفندماه ۱۳۸۱ را در زندان گذارنده بود. هدی صابر در تاریخ ۱۲ خرداد در اعتراض به [قتل هاله سحابی](#) دست به اعتصاب غذا زده بود. روز جمعه ۲۰ خرداد ۱۳۹۰ هدی صابر با تاخیر بسیار و چندین ساعت پس از تحمل درد به بیمارستان انتقال داده شده است. متأسفانه تلاش پزشکان به نتیجه نرسید و این زندانی سیاسی نیز بر اثر اهمال مقامات زندان در روز شنبه ۲۱ خرداد جان باخت. مقامات مسئول قضایی خبر انتقال به بیمارستان و درگذشت هدی صابر را به خانواده اطلاع نداده بودند.

۶۴ تن از همبندان این روزنامه‌نگار در بند ۳۵۰ زندان اوین یک روز پس از مرگ وی با [انتشار نامه‌ای](#) اعلام کردند که " ما شهادت می‌دهیم هدی صابر در هشتمین روز اعتصاب غذای خود دچار درد در ناحیه سینه و اختلال در سیستم گوارشی شد که در ساعت چهار بامداد جمعه ۲۰ خردادماه برای نخستین بار به بهداری مستقر در زندان اوین جنب بند ۳۵۰ منتقل شد، اما دو ساعت بعد در حالی که از درد به خود می‌پیچید به بند بازگردانده شد و از صدای فریاد او هم اتاقی‌هایش بیدار شده و دور او حلقه زدند در این هنگام صابر گفت: «در بهداری نه تنها هیچ رسیدگی به وضعیتم نشد بلکه مورد ضرب و شتم و توهین قرار گرفته‌ام و توسط مامورانی در لباس پرسنل بهداری از اتاق درمان بیرون انداخته شده‌ام. ما شهادت می‌دهیم هدی صابر که از درد به شدت می‌لرزید و به خود می‌پیچید در اتاق یک بند ۳۵۰ با صدای بلند اعلام کرد که: «از دست آنها شکایت خواهم کرد. "

هاله سحابی، روزنامه‌نگار و فعال حقوق زنان، در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۹۰ به هنگام بدرقۀ پیکر پدرش عزت‌اله سحابی، یکی از رجال سرشناس

ایران، که دو روز پیشتر به مرگ طبیعی در گذشته بود، مورد حمله‌ی ماموران امنیتی ایران قرار گرفت و بنا بر اطلاعات بدست آمده از شاهدان حاضر در صحنه، وی بر اثر ضربه‌های وارد شده از سوی یکی از ماموران اطلاعاتی کشته شده است. تا این لحظه مقامات رسمی جمهوری اسلامی هیچ اقدامی برای بررسی چگونگی مرگ وی انجام نداده‌اند. برخی مقامات مسئول در رسانه‌های دولتی مرگ وی را به علت "ایست قلبی" اعلام کردند. پیکر هاله سحابی با اعمال فشار از سوی مقامات امنیتی شبانه بدون بررسی علل مرگ وی به خاک سپرده شد.

در تاریخ ۲۲ تیر ماه پیکر **علیرضا افتخاری**، ۲۹ ساله به خانواده‌اش تحویل داد شد. وی که از روزنامه‌نگاران روزنامه ابرار اقتصادی بود که به مدت ۵ سال با این روزنامه همکاری داشته است. تاریخ درگذشت وی ۲۵ خرداد و علت مرگ ضربه و خونریزی مغزی اعلام شده است. سه سال پس از مرگ وی، چگونگی کشته شدن این روزنامه نگار مشخص نشده است. اینگونه نام وی نیز به لیست روزنامه‌نگاران به قتل رسیده اضافه شده است.

تا کنون عاملان و آمران اصلی مرگ روزنامه‌نگاران کشته شده در جنایات سیاسی موسوم به "قتل‌های زنجیره‌ای"، **محمد مختاری**، **محمد جعفر پوینده**، **مجید شریف و پیروز دوانی** در سال ۱۳۷۷، معرفی و مجازات نشده‌اند. مقامات ایران تاکنون در باره چگونگی کشته شدن **آیفر سرچه**، خبرنگار خبرگزاری فرات در تیر ماه ۱۳۸۵ در مرز ترکیه و ایران، سکوت کرده اند. **آیفر سرچه**، روزنامه نگار و فعال سیاسی کرد تبعه ترکیه اواسط تیر ۱۳۸۵ جهت تهیه گزارشی برای خبرگزاری کردی فرات به مناطق کردنشین استان آذربایجان غربی در نواحی مرزی ایران و ترکیه رفته بوده و موضوع گزارش او خودکشی زنان کرد در این ناحیه بوده است. وی به هنگام بازگشت به قتل رسیده است.

هنوز تحقیق و بررسی جدی در باره چگونگی مرگ **امید رضا میرصیافی** نیز انجام نگرفته است. ۸ اسفند ماه ۱۳۸۷ ساعت ۱۲ ظهر **امیدرضا میرصیافی** در زندان دچار افت شدید فشار خون شده و به درمانگاه اندرزگاه شماره ۷ زندان اوین منتقل می‌شود. وی سپس به بهداری زندان اوین و در آنجا سه ساعت طول می‌کشد تا به بیمارستان لقمان حکیم منتقل شود. یک ساعت بعد پزشکی قانونی مرگ **امیدرضا میرصیافی** را به علت "مسمومیت دارویی" در اثر خوردن ۵۰ قرص (پراپرانولول) ثبت می‌کند. روز بعد پیکر وی به خانواده برای خاکسپاری تحویل داده می‌شود، اما **علیرغم درخواست خانواده و وکیل وی**، کالبد شکافی مستقل انجام نمی‌شود. ۲۹ اسفند پیکر **امیدرضا میرصیافی** در گورستان بهشت

زهر را به خاک سپرده می‌شود. در پی شکایت خانواده از مسئولان زندان
اوین در آذر ماه ۱۳۸۸ کمیسیون دولتی پرونده پزشکی را بررسی و
نظر پزشک قانونی را تأیید می‌کند.

لائسیتہ وجنبش دموکراتیک مردم ایران

رابطه دین و دولت در ایران

اکبر سیف (بخش دوم)

روحانیون شیعه به عنوان سخنگویان اصلی مذهب تشیع طی تاریخ تا
آنجا که توانستند در کشاکش میان زندگی عرفی و زندگی مذهبی، به
زیان زندگی عرفی و دنیوی وارد عمل شدند و بدین وسیله زندگی را بر
توده وسیع مردم تنگ و تنگ تر کردند. این تلاش‌ها بخصوص هنگامی که
با حضور اینان در قدرت سیاسی و در اختیار داشتن تیغ سرکوب توأم می
شد ابعاد تازه‌ای می‌یافت و فشار طاقت فرسائی را به جامعه و مردم
تحمیل می‌کرد.

روحانیون شیعه به عنوان سخنگویان اصلی مذهب تشیع طی تاریخ تا
آنجا که توانستند در کشاکش میان زندگی عرفی و زندگی مذهبی، به
زیان زندگی عرفی و دنیوی وارد عمل شدند و بدین وسیله زندگی را بر
توده وسیع مردم تنگ و تنگ تر کردند. این تلاش‌ها بخصوص هنگامی که
با حضور اینان در قدرت سیاسی و در اختیار داشتن تیغ سرکوب توأم می
شد ابعاد تازه‌ای می‌یافت و فشار طاقت فرسائی را به جامعه و مردم
تحمیل می‌کرد.

(صفویه، قاجاریه، پهلوی)

چنین به نظرمی رسد که قرارگرفتن روحانیت شیعه در رهبری جنبش آزادیخواهانه و استقلال طلبانه مردم ایران، تا حد قرارگرفتن یک روحانی در راس انقلاب مردم، و استقرار دولتی دینی در شکل جمهوری اسلامی حاصل تصادف صرف نبوده است. این مسئله مهم و سرنوشت ساز برای جامعه ایران رانمی توان فقط با ضعف نیروها و جریانات دموکرات و ترقی خواه، چپ و ملی، یا اشتباهات بعدی آنها با تمام اهمیتشان توضیح داد. مسئله بس جدی تر و فزاینده تر است. باید به این موضوع هم فکر کرد که نیروی مردمی روحانیت شیعه ریشه در چه عواملی داشت؟ روحانیت در کدامین پروسه، کار سیاسی در مقیاس اجتماعی را تجربه کرده و با مانورهای سیاسی و دوز و کلک های آن آشنا شده بود؟ و یا چرا به چنین جریان پرسابقه و نیرومندی توسط جریانات سیاسی دیگر کم بها داده می شد؟

واقعیت این است که روحانیت شیعه پیرو مکتب اصولیون طی قرون متمادی به اشکال مختلف در قدرت سیاسی حضور داشته و شریک در دولت بوده است. شریعت به همراه سلطنت، دو ستون اصلی قدرت سیاسی در ایران راطی قرون متمادی تشکیل می داده اند. ستون سلطنت برای مشروعیت بخشیدن به قدرت خویش به جلب حمایت ستون دیگری یعنی شریعت نیاز داشت و به تناسب نقش آن در رفع این نیاز، سهم معینی از دولت را در اختیار روحانیون می گذاشت. روحانیت قدرت طلب هم بادرک این نیاز، درازای حمایت از سلطنت و مشروعیت بخشیدن به آن، سهم خویش در حکومت را طلب می کرد. این دورکن، ضمن تداخل درهم، دستگاه و شبکه نفوذ مستقل خود را، بسته به شرایط گاه ضعیف و گاه قوی، داشتند. کشاکش میان شاه و شیخ بر سر داشتن سهمی بیشتر از قدرت همواره بخش مهمی از تاریخ تحولات سیاسی و جابجایی های در قدرت در ایران را تشکیل می داده است.

روحانیت شیعه طی قرون متمادی، حداقل مسئولیت امر آموزش و تعلیم و تربیت، بخش مهمی از امر قضا، اداره مساجد و امور مربوط به منابع وقفی و اداره امور خیریه و کمک های مردم در راه خدا و... را بر عهده داشت. روحانیون از این طریق با طبقات مختلف مردم تماس داشتند و به نوعی و در محدوده ای دولت مداری رامی آموختند و تجربه می کردند. مقامات بلند پایه و صاحب نفوذ روحانی عموماً از احترام خاصی برخوردار بودند و کم نبودند روحانیونی که ملجا مردم به تنگ آمده از تجاوز سلاطین مستبد و عوامل سرکوب به شمار می رفتند. منزل این دسته از روحانیون معمولاً از گزند عوامل استبداد در امان بود و مردم معترض با بست نشستن در منازل اینان معمولاً از مصونیت برخوردار می شدند. این خود در حافظه تاریخی بخش هایی از جامعه به نفع دستگاه روحانیت به عنوان حامی مظلومین عمل می کرد.

روحانیون شیعه به عنوان سخنگویان اصلی مذهب تشیع طی تاریخ تا آنجا که توانستند در کشاکش میان زندگی عرفی و زندگی مذهبی، به زیان زندگی عرفی و دنیوی وارد عمل شدند و بدین وسیله زندگی را بر توده وسیع مردم تنگ و تنگ تر کردند. این تلاش ها بخصوص هنگامی که با حضور اینان در قدرت سیاسی و در اختیار داشتن تیغ سرکوب توأم می شد ابعاد تازه ای می یافت و فشار طاقت فرسائی را به جامعه و مردم تحمیل می کرد.

تا آنجا که به رابطه مسقیم دین و قدرت سیاسی در ایران مربوط می شود ما در دودوره تاریخی با تلفیق دین و دولت در بالاترین سطح مواجه بوده ایم. یکی طی حاکمیت سلسله صفویه و دوم در دوره جمهوری اسلامی. این دو دوره با وجود این که در دو شرایط تاریخی از هر لحاظ متفاوت باهم قرار دارند و علیرغم تفاوت های مهمی که باهم دارند اما از شباهت های مهمی نیز برخوردارند. مهمترین این شباهت ها همانا دینی بودن دولت در آنهاست. به همین دلیل است که در بررسی چگونگی تلفیق دین و دولت در قالب جمهوری اسلامی، ضرورتا باید نگاهی به این گذشته تاریخی انداخت، پیرامون آن مکث نمود و از خلال آن به درک همه جانبه تری از واقعیت امروزی ایران و عمق گره گاه های آن دست یافت.

دین و دولت در صفویه

پیش از هر چیز بدنیست گفته شود این درست است که اکثر ایرانیان در پی حمله اعراب، طی یک پروسه و تحت تاثیر عوامل مختلف اسلام آوردند و از مذهب شیعه طرفداری کردند؛ ولی به هیچ وجه چنین که ملاهای حاکم جلوه می دهند اکثر مردم همواره شیعه مذهب نبودند. واقعیت این است که مذهب مردم ما طی زمان وبسته به عوامل مختلف دچار تغییراتی گردیده است و از این لحاظ تابوئی وجود نداشته و ندارد. به عنوان مثال مذهب رسمی اکثریت مردم ایران طی حدود چهار قرن ونیم، یعنی در فاصله فتح بغداد توسط طغرل سلجوقی در ۱۰۶۰ میلادی تا فتح تبریز توسط سپاه قزلباش شاه اسمعیل اول صفوی در ۱۵۰۱ و تاجگذاری شاه اسمعیل، دیگر شیعه نبود. در سراسر این دوره کشور عرصه تاخت و تاز اقوام و قبایل مختلف بود و سرنوشت شیعه به تصمیم زمامداران و کشورگشایان دائما در حال تغییر بستگی داشت. اکثر اشیعه نبودند و بخش هایی هم که شیعه باقی مانده بودند تا حدود زیادی برای فرار از آزار زمامداران سنی مذهب به تقیه و تظاهر پناه می بردند. در همین دوره طولانی مبارزات سیاسی و اجتماعی که در گوشه و کنار مملکت جریان می یافت غالبا زیر پرچم شیعه بود که انجام می گرفت. درآشفته بازار همین تهاجمات پی در پی و چندقرنی، و فلاکت و خانه خرابی و آشفستگی های کشور زیر ستوران قبایل مختلف است که عرفان و تصوف در میان ایرانیان راه باز کرد و نفوذ

روزافزونی پیدا کرد. در این میان، شیخ صفی الدین اردبیلی (۱۲۵۲-۱۳۳۴ میلادی)، که تبار سلسله صفویه به او برمی گردد یکی از پراوازه ترین شیوخ صوفی در اردبیل بود که بتدریج تا حد معروف ترین صوفی زمان خود شهرت یافت.

شیخ صفی، بنا به تحقیقات زنده یاد احمد کسروی، برخلاف آنچه که جانشینان شیعه مذهبش بعد ها به او نسبت دادند، نه شیعه بود و نه سید و نه آنچنان که برخی گفته اند با ۲۱ پشت به امام موسی کاظم می رسید. او سنی شافعی مذهب بود و ظاهراً داعیه قدرت سیاسی هم نداشت. با جانشینان او بود که در پی گسترش نفوذ شیوخ صفوی در میان مردم و طوایف ترک زبان، خیزآنها هم بسوی قدرت آغازگشت؛ در دوره جنید پیشوند شیخ به سلطان تغییر یافت و سلطان جنید بود که بنا بر برخی روایات تشیع اختیار کرد. سپس با اسمعیل اول صفوی بود که پیشوند سلطان به شاه تغییر یافت. همزمان با تاجگذاری شاه اسمعیل در شهر تبریز، مذهب شیعه بدل به مذهب رسمی کشور گردید. و در همان قدم نخست، در شهر تبریزی که به قولی چهار دانگ آن سنی مذهب بودند سرباست هزار سنی مذهب به ضرب شمشیر قزلباشان بخاطر کوبیدن میخ مذهب رسمی از تن آنان جدا شد.

بواقع دور جدیدی در تلفیق دین و دولت در حیات سیاسی و اجتماعی مملکت در گذار سلسله صفوی آغازگشته بود. بدین ترتیب که شاه صفوی به عنوان مرشد کامل در صدر قدرت سیاسی- مذهبی قرار داشت. یعنی شاهان صفوی مشروعیت خود را مدیون هیچ گروه دیگری از جمله روحانیت تشیع نبودند. مرشدان تاجداران این لحاظ خود کفا بودند و اعتبار سیاسی و معنوی خود را از جدشان، با شجره نامه ای که برای اوساخته و پرداخته بودند، می گرفتند.

شاهان صفوی برای اعمال قدرت به دو اهرم نیرومند تکیه داشتند: اول بازوی نظامی قزلباش و دوم علمای شیعه مذهب. آنان به همه کار برای تحکیم قدرت خود در زمینه تقویت این دو اهرم همت گماشتند. در واقع اداره و سرنوشت کشور در اختیار سه نیروی صوفیان، ترکان قزلباش و ملاهای شیعه مذهب قرار گرفته بود.

طوایف قزلباش از قبایل ترک تبار آسیای میانه بودند که به همراه طوایف ترک تبار دیگری تهاجم مغول ها عقب نشینی پیشه کرده و به آسیای صغیر پناه برده بودند. قزلباشان شیعه مذهب بودند و در جریان حوادث به شیخ صفی و خاندان وی ارادتی خاص پیدا کرده بودند. اسمعیل اول با متحد کردن هفت طایفه از این ترکان و نام گذاری آنان به

قزلباش بازوی جنگی مرید شاهان صفوی را پی ریخت. پذیرش مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی و قدرت فوق العاده و امتیازات بیشماری که به سران قزلباش در جریان فتوحات بعدی داده شد ند قزلباشان را بشدت تقویت نمود و به نیرویی غیرقابل جانشین، حامی وفادار و بی قید و شرط شاهان- مرشدان کل بدل ساخت.

اما درباره علمای شیعه مذهب، همان طور که گفته شد مذهب شیعه در کشوری به عنوان مذهب رسمی اعلام شده بود که اکثر مردمان آن طی چند قرن، دیگر شیعه مذهب نبودند و شاه صفوی برای تبلیغ و رواج تشیع با کمبود عالم روبرو گشته بود. رسمیت دادن به شیعه به عنوان مذهب رسمی هم بر اساس روایات، بنا به مصلحت سیاسی و برای جلب حمایت قاطع نیروی قزلباش، آن هم در مراسم تاجگذاری شاه اسمعیل در عین یدک کشیدن مقام مرشد کل بود که صورت یافته بود. برای رفع کمبود عالم روحانی بود که علمای شیعه مذهب از سوی شاه اسمعیل اول و سپس شاه طهماسب از نجف و کربلا و عراق عجم و لبنان و بحرین به ایران فراخوانده شدند. بدین سان بود که روحانیون شیعه مذهب در کنف حمایت دربار صفوی و در رکاب مرشد کل روبه رشد نهادند و پس از بازوی مسلح قزلباش، به بازوی دوم شاهان صفوی بمنظور تکمیل مشروعیت آنها بدل گردیدند.

روحانیون شیعه که برای استقرار فقه شیعه فراخوانده شده بودند از همان آغاز به تاسیس و گسترش حوزه ها و مدارس مذهبی و امر آموزش و اداره مساجد شیعه و گسترش آنها و... پرداختند و تا آنجا که توانستند در لجن خلفای سه گانه و قلع و قمع سنی مذهبان و پیروان مذاهب دیگر و حمله به باورها و سنن مربوط به قبل از سیطره اسلام در ایران اقدام کردند. روحانیت تابع مرشد کل بود و همه روحانیونی که در تشکیلات حکومتی- مذهبی مسئولیتی داشتند از سوی مرشد تاجدار عزل و یا نصب می شدند. مسئولیت دینی مملکت بر عهده صدرالشریعه و ریاست روحانیت بر عهده ملا باشی دربار و امر قضا با قاضی القضاات بود. هر سه این مناصب توسط شاه تعیین می شدند. نصب شیخ الاسلام در شهرها و ولایات و ایالات با صدرالشریعه بود. تعیین قضاات در همه جا با قاضی القضاات بود... برخی از این مناصب، نظیر امامت جمعه موروثی گشت و از پدر به پسر منتقل می شد، امری که به نوعی در دوره قاجار هم تداوم یافت.

در این دوره مسلک فقهی اخباری، که مداخله در مسائل سیاسی را خاص امام غایب می داند و مبنا را بروایات و احادیث می گذارد و برخلاف اصولیون با اجتهاد مخالفت می ورزد و در غیاب امام زمان امر سیاست جامعه را به دیگران وامی نهد، به برتری اصولیون پایان داد. اضافه می شود که نفوذ برخی علمای شیعه، بخصوص طی سلطنت برخی شاهان، که تا سطح

نایبی امام زمان ارتقایافت مانعی برای تبعیت آنان از سلاطین صفوی بشمار نمی رفت. چراکه این لقب در مقابل شاهانی که در مقام مرشد کل، در خواب و بیداری با ائمه اطهار و پیغمبر و علی در رابطه بودند هیچ به حساب می آمدو...

شاهان صفوی بیش از دو قرن در ایران حکمرانی کردند. در تمامی این دوره طولانی شیعه دوازده امامی مذهب رسمی کشور بود. شاهان صفوی از همان ابتدا با خون و شمشیر راه سلطه خود را هموار کردند. آنان علمای شیعه را در کنف حمایت خویش گرفتند و موجبات رشد چشمگیر ملاحارافراهم ساختند. تشیع از حالت دفاعی قبل از صفویه به موقعیت تهاجمی درآمد و توانست زیر ساخت های مناسب و مطمئنی را برای خود فراهم ببیند که در تحولات و طوفان های سیاسی بعدی ای که پیش آمد بکار روحانیت شیعه قدرت طلب بیاید.

قدرت علمای شیعه در دوره سلطنت آخرین شاه صفویه یعنی شاه سلطان حسین، که در عین حال بی عرضه ترین و خرافی ترین شاه این سلسله بود به اوج خود رسید. حکومت مرکزی ضعیف و دست عوامل محلی در تعدی و آزار مردم بازتر از قبل گشته بود؛ خرافه پرستی شدت بیشتری یافته بود؛ مملکت در مسیر گسست قرار گرفته بود و قحطی و شورش های محلی روبه رشد گذاشته بودو... در چنین اوضاع به هم ریخته ای بود که حمله لشکریان محمود افغان به وقوع پیوست. با فتح اصفهان سلسله صفویه هم فروپاشید و همراه با آن دور تازه ای در حیات روحانیت شیعه آغاز گشت: دوره فترت. سقوط صفویه (۱۷۲۲) تا پیدایش قاجاریه (۱۷۹۵) از جمله مصادف است با دوران فترت علمای شیعه. با تهاجم افغان های سنی مذهب موجی از شیعه کشی راه افتاد و علمای شیعه یا فراری یا کشته یا راه تقیه پیش گرفتند. سپس نوبت نادر شاه و لشگر کشی ها و کشور گشایی های خاندان افشار رسید. نادر هم از همان ابتدای خوشی به روحانیت شیعه نشان نداد و در این مسیر تانفی شیعه دوازده امامی و جان نشینی آن با مذهبی تازه پیش رفت. در اجتماع بیست هزار نفره دشت مغان که در نوروز ۱۷۲۶ بدستور نادر تشکیل شد او پس از گفتن اینکه مذهب شیعه مغایر نیاکان ماست شرط پذیرش سلطنت خود را استقرار مذهب جدیدش امامی، امام جعفر صادق، تعیین کرد و مردم را به چشم پوشی از شادی و سرور بخاطر حضرت علی و خودداری از لعن خلفای سه گانه سنی ها دعوت کرد. او همه این ها را با کشتن چند تن از علمای بلند پایه ای که مخالف خوانی پیشه کرده بودند و زهر چشم گرفتن از سایرین، در مجمع علمای سرتاسر کشور باریاست علی اکبر ملاباشی به تائید رساندو... اما همانطور که می دانیم سلطنت خاندان افشاریه هم دوام چندانی نیاورد و نوبت به

سلطنت زندیه رسید. طی سی و چند سال حکومت زندیه، با وجود اینکه بنا بر روایات کریم خان فردی متدین و شیعه مذهب بود ولی به علما اعتنای چندانی نداشت و اینان نتوانستند به روال سابق کمر راست کنند...

همانطور که گفته شد با فروپاشی سلسله صفویه، روحانیت شیعه هم از بروبیای سابق افتاد و به حاشیه رفت. تنها با استقرار سلسله قاجار به خصوص طی دوره ۳۷ ساله فتحعلیشاه بود که علمای شیعه میدانی دوباره یافتند و بتدریج شریک در قدرت سیاسی گردیدند.

دین و دولت در قاجاریه

شاهان قاجار که مثل نادر از طوایف قزلباش بودند برخلاف شاهان صفوی، فاقد وجهه و تقدس مذهبی بودند. مشروعیت و ارتقاایشان به رتبه ظل الهی تنها در صورت جلب حمایت علمای شیعه میسر می‌گشت. شاه قاجار نیاز به حمایت شیخ داشت. شیخ قدرت طلب هم نیک می دانست که بدون تن دادن به خواست شاه، به نردبان قدرت دست نمی یابد. شاه و شیخ، یکبار دیگر لازم و ملزوم یکدیگر گردیده بودند. بدینسان راه روحانیون شیعه مذهب به سوی قدرت هموار گشت. روحانیون از اقصی نقاط گرد آمدند. دخالت علما در امور حکومتی روبه فزونی نهاد و اصولیون روبه رشد نهادند و بپایس زدن تدریجی اخباریون، به روند غالب بدل گردیدند. این روند در سراسر دوره قاجار با تغییرات وافت و خیزهای ادامه داشت. واقعیت این است که همه تحولات و اتفاقات سیاسی مهمی که در سراسر دوره قاجار به وقوع پیوسته، بنحوی آشکار و گاه تعیین کننده مهر و نشان دخالت علمای شیعه مذهب را بر خود دارد. توجه داریم که اینجا بحث فقط بر سر گسترش مساجد و رونق حوزه ها و مدارس دینی، یا اداره امور مربوط به قضا و اوقاف جمع آوری سهم امام و نظایر آن، یا رونق دوباره لعن خلفای سه گانه و مراسم عمرکشان و گسترش تکایا و رونق بازار روضه خوانی و قمه زنی، یا بهائی کشی و آزار ارامنه و کلیمی ها و نظایر آنها بمانند دوره صفوی نیست. بحث بر سر تحولات و اتفاقات سیاسی مهم نظیر جنگ باروسیه، قتل گریبایدوف، جنبش تنباکو و... انقلاب بزرگ مشروطه و مهر و دخالت علمای شیعه ساکن مملکت و خارج در اموری از این دست است. بعنوان مثال، در پی به نتیجه رسیدن جنبش تنباکو و نقش منحصر بفرد روحانیت در رهبری آن بود که علما از اعتبار بیشتری برخوردار گردیدند تا بدان حد که شاه و رجال حکومتی و سفرای کشورهای خارجی هر یک به نوعی برای محکم کردن میخ خود به رقابت با هم برای جلب روحانیت تلاش می کردند و روحانیت قدرت طلب نیز از این وضع حداکثر استفاده را برای تامین امیال خویش می کرد.

بموازات این تغییرات، چهره جهان واز جمله همسایگان ایران در روسیه و عثمانی و یادرجنوب بسرعت تغییر می کرد وبهمراه خود ایران خفته زیر بار سنگین شاه و شیخ رابه تکان وامی داشت. اگر در شروع سلسله قاجار، از ملت وبه تبع آن اقتصاد ملی در ایران خبری نبود و کشور تقریباً بیرون از اقتصاد جهانی قرار داشت؛ و مملکت از پیدایش عصر روشنگری باتمامی نتایج مترتب بر آن تقریباً بی اطلاع بود، ولی یک قرن بعد یعنی دراواخر دوره قاجاریه داستان فرق کرده بود. اقتصاد ایران در مسیر اقتصاد جهانی قرار گرفته بود، طبقه متوسط جدیدی در حال شکل گرفتن بود، شهرنشینی در هیئتی جدید رشد کرده بود، بازار شکل گرفته بود و نطفه بورژوازی جدید که علاوه بر تجارت در زمینه تولید و صنعت هم سرمایه گذاری آغاز کرده بود بسته شده بود. به موازات حوزه ها و مدارس دینی، دارالفنون تاسیس شده بود و نسل تازه ای از تحصیل کردگان و منورالفکران و سپس روشنفکرانی پیداشده بودند که شباهت چندانی بامستوفیان سابق وبیشتر از آن قرابتی با حوزه ها نداشتند و... این تحولات همگی استبدادشاهی را از موضع تجدد و قانون گرائی و آزادیخواهی و مساوات طلبی و دفاع از حقوق ملت ولزوم تاسیس عدالتخانه و... به چالش می کشید. در مقابل امواج تحول خواهی، ارتجاع و نظام ظل الهی حاکم که بر اساس ائتلاف شاه و شیخ شکل گرفته بود ایستادگی می کرد.

در کشاکش میان انقلاب و ارتجاع، همانطور که می دانیم علمای شیعه هم نتوانستند یکدست عمل کنند و از درون تجزیه گردیدند. روحانیت در جریان تدارک مقدمات انقلاب مشروطیت و سپس در برخورد با خود انقلاب، اتخاذ موضع در قبال قانون اساسی مشروطه، به توپ بستن مجلس توسط ارتجاع محمد علیشاهی و دوره استبداد صغیر و...، یعنی بر سر مسائل سیاسی مهم و مربوط به آینده سیاسی مملکت و مردم، دچار انشعاب بزرگ گشت. مشروعه طلبان در مقابل مشروطه طلبان صف آرائی کردند. در جریان این صف آرائی و در گرفتن جنگ میان دوجبهه ارتجاع و انقلاب بود که عده ای از شاخص ترین چهره های روحانی دوطرف هم پا به پای جنبش، به جان یکدیگر افتادند. وبه تناوب، عده ای جان شان را از دست دادند و تعدادی دیگر راه تبعید یا عزلت پیش گرفتند و...

بهر صورت همانطور که می دانیم انقلاب مشروطه در یک پروسه بغرنج و پیچیده و در پی جانفشانی های بیشمار در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی پیروز شد و مجلس تشکیل گردید و قانون اساسی مشروطه آن به تصویب رسید. قانونی که در صورت اجرا سرنوشت کشور را تغییر می داد و دفتر کهنه و قدیمی حکومت استبدادی را در هم می پیچید.

قانون اساسی مشروطه اختیارات شاه را محدود و وجه الهی سلطنت رازیرسئوال برد. از این پس دیگر سلطنت موهبتی الهی نبود که از طرف خدا به شاه داده شده بود، بلکه موهبتی بود الهی که از سوی مردم به شخص شاه بر مبنای قانون و عرف تفویض می شد و شاه تنها سلطنت می کرد و نه حکومت. بنا بر قانون اساسی حکومت و بنیاد های قدرت از ملت و اراده عمومی نشئت می گرفت و همین اراده در مجلس ملی تجلی می یافت. وزیران مستقیماً در برابر مجلس مسئول بودند. امور مربوط به آموزش و تعلیم و تربیت و نیز دادگستری به دولت واگذار می گردید و بین ترتیب دست علمای شیعه از این دورشته و وظیفه مهم و کلیدی برای پیشرفت جامعه کوتاه می شد و... بدین ترتیب می توان نتیجه گیری کرد که قانون اساسی مشروطیت در زمانه خود بویژه با توجه به عقب ماندگی مفرط جامعه ایران و نفوذ روزافزون روحانیت، قانونی بود دموکراتیک و متمدنی و رنگارنگ، که رنگ اصلی آن لائیک و یا به بیان دقیق تر عرفی و سکولار بوده است.

اما قانون اساسی مشروطه از همان ابتدا مخالفین نیرومندی از میان درباری ها، روحانیون و بازاری ها داشت. مخالفین با سنگر گرفتن پشت روحانیونی نظیر شیخ فضل اله نوری و مباحثی نظیر اینکه دین اسلام به عنوان کاملترین و آخرین دین الهی برآورنده تمام نیاز های بشری از جمله وضع قوانین و... است به مخالفت با قانون اساسی جدید برخاستند. اینان در مقابل با جنبش تحول خواهی، ابتدا شعار مشروعه و سپس مشروطه مشروعه سردادند. انقلابیون مشروطه خواه ضمن دفاع از قانون اساسی و دفع تهاجم مشروعه خواهان، چه بمنظور بستن دهان مخالفین و چه برای رفع اختلافات میان خود و رفع پاره ای نواقص، کمیسیون رادر مجلس برای تکمیل قانون اساسی و تنظیم متمم آن تشکیل دادند. به این ترتیب متمم قانون اساسی مشتمل بر ۱۰۷ اصل بر اصول ۵۱ گانه قانون اساسی اضافه شد و در ۱۵ مهر ۱۳۸۶ هجری شمسی در مجلس به تصویب رسید.

در متمم قانون اساسی همراه با موادی در زمینه رعایت تساوی حقوق عموم افراد ملت ایران و مسئولیت دولت در مقابل مجلس و تفکیک قوا از یکدیگر و... که تقویت کننده روح دموکراتیک قانون اساسی اولیه می باشند موادی هم در زمینه رسمیت دادن به اسلام و طریقه حقه ی جعفریه اثنی عشری به عنوان مذهب رسمی و تشکیل هیاتی که کمتر از ۵ مجتهد نباشد بمنظور تطبیق قوانین با شرع اضافه شد که در نقطه مقابل روند پیشگفته قرار داشتند. اما با وجود این علمای مرجع شیعه در مخالفت با یک رشته مواد که ناظر بر محدود کردن و بستن دست آنها

مخصوصاً در زمینه آموزش اجباری و تعلیم و تربیت تحت نظروارت علوم و معارف، و دادگستری بود از هیچ اقدامی فرو گزار نکردند. آنها در این مواد و نیز در مواد مربوط به آزادی مطبوعات و مساوی الحقوق بودن همه اهالی مملکت، مسلمان و غیر مسلمان، در مقابل قانون دولتی و نحوه مجازات ها و... به مخالفت با قانون اساسی و متمم آن برمیخواستند. با این همه می توان گفت که انقلاب مشروطیت و قانون اساسی و متمم آن، با همه مشکلات و بعضاً دوپهلوگوئی هائی که بخصوص در متمم آن به چشم می خورد، نظامی نوین به امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و قضایی و دیگر شئونات جامعه بخشید و با خلع ید از محمد علی شاه و بالای دار بردن شیخ فضل اله پیروزی زندگی عرفی بر زندگی شرعی و مشروطه را بر مشروعه رقم زد و قدرت سیاسی و به همراه آن دایره قدرت شاه و شیخ را تابع قانون ساخت؛ قانونی که برخاسته از رای ملت بود.

دین و دولت در پهلوی

ولی این بار نیز روند تحولات تحت تاثیر عوامل گوناگون، اعم از داخلی و خارجی، به گونه ای پیش رفت که دستاورد های پرارزش مبارزات مردم در زمینه آزادی خواهی و مساوات طلبی و قانون گرایی و قانون اساسی مشروطیت زیر ضربات سهمگین استبدادی جدید وزیر لوای مدرنیسم به تاراج برده شد. سلسله قاجار فروپاشید و چکمه پوشی جدید بنام رضاخان تحت حمایت قدرت فائقه انگلیس در مصدر امور قرار گرفت و پس از چندی بساط سلطنت خود را برپا ساخت.

طی پنجاه سال سلطنت پهلوی، تا آنجا که بحث ما برمی گردد، نه تنها قانون اساسی مشروطه در پرتو تحولات زمانه و پیشرفت جامعه بشری بخصوص در زمینه حقوق بشر و آزادی و دموکراسی انکشاف نیافت بلکه دفتر آن بسته شد. به این ترتیب مبارزات مردم ایران بر علیه سلاطین مستبد و اعمال تبعیض و بی قانونی، در زمینه مساوات طلبی و تامین برابر حقوقی، در زمینه آزادی احزاب و مطبوعات و انجمن ها و حقوق ابتدایی مردم، درباره حق ملت در تعیین سرنوشت سیاسی و غیره و غیره که در مواد قانون اساسی مشروطه آمده بودند و در صورت پیگیری و تداوم می توانستند به تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی و بالاخره در مرحله ای پیشرفته تر به تفکیک دین و دولت در ایران منجر شوند، به هیچ گرفته شدند. طی یک دوره طولانی صدای مخالفین بخصوص در زمینه مسائل سیاسی، جز دوره هایی کوتاه آنهم به یمن مقاومت جامعه و تغییر شرایط بین المللی، به شدت سرکوب گشت. بطور همزمان هم روحانیون مخالف و هم روشنفکران غیر درباری و همه آزادیخواهان مورد قلع و قمع قرار گرفتند. گویا که به ضرب سرکوب و خفه کردن صدای مردم، از طریق

مقابله با هرآن چیزی که درفاصله ملت و دولت قرار داشته و مهر جامعه مدنی بر خود دارد، اعم از دینی و غیردینی و سیاسی و غیرسیاسی، می توان برای دوره ای طولانی حکومت کرد و یا آنچنان که ادعا می شد می توان به اجبار و از طریق زور و مونتاز، مملکت را در مسیر توسعه و تمدن بشری هدایت کرد...

ناگفته نماند که در زمینه برخورد با روحانیت شیعه تفاوت هایی هم میان پهلوی اول و دوم به چشم می خورد. رضا خان با وجود این که همواره به دین داری تظاهرمی کرد اما هم و غمش اقتدار دولت مرکزی و اقتدار فردی بود. و در این راه از هیچ اقدامی در سرکوب مخالفین و حذف فیزیکی حتی نزدیکان سابقش، و از جمله قلع و قمع قاطع علما و روحانیون مخالف کوتاه نیامد. در حالی که فرزندش بسته به موقعیت روشی متفاوت در پیش می گرفت. آنجا که هنوز اقتدار کافیه پیدا نکرده بود از درآشتی با روحانیت درمی آمد و در مقابل خواست های آنها به عقب نشینی هائی تن می داد. ولی بعدا که قدرت خود را تثبیت شده می پنداشت راه مقابله با آنان را پیش می گرفت. یعنی به موازات تقویت روحانیت درباری و مماشات با روحانیونی که در پی سیاست ورزی نبودند و تهدیدی برای قدرت وی محسوب نمی شدند، در مقابل روحانیت خواستار شراکت در قدرت سیاسی می ایستاد و سرکوب آنان را پی می گرفت.

خلاصه کلام اگر قرار باشد بامبانی مشترک لائیسیته و سکولاریسم به بررسی ۵۰ سال سلطنت خانواده پهلوی بپردازیم، و این نکته اساسی را در نظر داشته باشیم که در ذهنیت های لائیک و سکولار، با وجود تفاوت هایشان، نقطه عزیمت برتامین آزادی ها و تضمین فعالیت آزادانه به شکل فردی و جمعی، با حقوق برابر برای همه مردمان متناسب با عقاید و باورهای دینی و غیردینی و سیاسیشان است؛ و توجه داشته باشیم که از اینجاست که ضرورت تفکیک حوزه های مختلف زندگی اجتماعی، وجدائی بخش عمومی از بخش خصوصی و جدائی دین از دولت، و نیز وجود جامعه مدنی مستقل از دولت مطرح می گردد. آنگاه می توان گفت که فاصله ای پرنشدنی میان آنچه که در این ۵۰ سال پیش رفته است با آنچه که خواست انقلاب مشروطیت بود وجود دارد. بی جهت نبود که در اواخر دوره محمد رضا پهلوی حکم آریامهری شاهنشاه بزرگ ارتشتاران حکم قانون رایافته بود؛ به همان صورت که در دوره شاهان قاجار، شاه قاجار قبله عالم بود و فرمان او فرمان یزدان بود و امر او مطاع، عین قانون بود. پهلوی دوم که از طریق ایجاد سازمان اوقاف تحت نظارت نخست وزیری، دست دولت را در دخالت در امور دینی باز گذاشته بود در اواخر سلطنتش در عوالم خویش غرق گشته بود. او که قبلا در کتاب ماموریت برای

وطنم و نیز در جریان جان بدر بردن از یک ترور، خود را نظر کرده و در کنف حمایت خدای بزرگ و شاهد هاله نور می پنداشت گامی دیگر به جلو برداشت و در کنار سپاه دانش و سپاه ترویج، طرح راه اندازی سپاه دین را برای ترویج دین اسلام از طریق دولت متبوع خویش ارائه کرد. این طرح که رویای انتقال بخشی از وظایف روحانیت شیعه به دولت آریامهری را در سر می پروراند، در صورت تداوم عمر سلطنت پهلوی می توانست منجر به تلفیق نوع تازه ای از دین و دولت در ایران آریامهری گردد.

ژوئیه ۲۰۱۲ برابر با تیر ۱۳۹۱

گرامشی، تفکری که جهان را دگرگون کرد



مفاهیمی همیشه زنده

رازمیک کوچیان، RAZMIG KEUCHEYAN، استاد جامعه شناسی در دانشگاه سوربون

برگردان: نگین شریف سکا نوسکی، Negin Sharif-Cekanowski

مبارزه عقیدتی برای رهایی طبقات مردمی از سلط ایدئولوژی غالب به منظور کسب قدرت. تحلیل‌های همیشه ذکر شده، به ندرت خوانده شده و بیشتر وقت‌ها ندیده گرفته شده آنتونیو گرامشی که وی هنگامی که در آغاز سال‌های ۱۹۳۰ در زندان‌های فاشیست در بند بود آنها را ارائه داد، حیات دوباره‌ای را شاهد هستند.

مبارزه عقیدتی برای رهایی طبقات مردمی از سلط ایدئولوژی غالب به منظور کسب قدرت. تحلیل‌های همیشه ذکر شده، به ندرت خوانده شده و بیشتر وقت‌ها ندیده گرفته شده آنتونیو گرامشی که وی هنگامی که در آغاز سال‌های ۱۹۳۰ در زندان‌های فاشیست در بند بود آنها را ارائه داد، حیات دوباره‌ای را شاهد هستند. از اروپا تا هند و با گذر از آمریکای لاتین، نوشته‌های او همه جا رواج یافته و تفکرات انتقادی را بارور می‌کنند.

به چه علت، انقلاب کارگری که در سال ۱۹۱۷ در روسیه امکان داشت، در جای دیگر به نتیجه نرسید؟ چطور می‌شود که جنبش‌های کشورهای دیگر

اروپایی مثل آلمان، مجارستان و حتی ایتالیای «شوراهای تورین» از هم گسیختند، ولی کارگرهای شمال کشور در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰، کارخانه‌های خود را ماه‌ها تصاحب کردند؟

این سوال، نقطه شروع یادداشت‌های زندان (۱) آنتونیو گرامشی است که جوانی انقلابی بوده و اولین تجربیاتش را در حین واقعه تورین انجام داده است. این اثر مهم سیاسی قرن بیستم که سال‌ها بعد از فروکش این اتفاق نوشته شده تفکری عمیق راجع به شکست انقلابات در اروپا و در مورد چگونگی غلبه بر شکست جنبش کارگری در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ می‌باشد. سه ربع قرن بعد از مرگ گرامشی این اثر همچنان برای کسانی که هنوز از پیدا کردن راهی به دنیای متفاوت دیگری دست برد نداشته اند حرفهای گفتنی دارد.

امر غریب اینکه این اثر حتی با کسانی که سعی می‌کنند هر کاری را بکنند تا این دنیای ممکن صورت نپذیرد هم حرف برای گفتن دارد. چند روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۷، نیکولا سارکوزی چنین گفت که : در اصل، من تجزیه و تحلیل‌های گرامشی را در پیش گرفتم : قدرت از طریق عقاید پیروز می‌شود. اولین بار است که یک مرد از حزب دست راستی‌ها این مبارزه را تقبل می‌کند. (۲)

استفاده نویسنده یادداشت‌های زندان توسط راستی‌های افراطی که چند تن از مشاورین نزدیک آقای سارکوزی به خصوص آقای پاتریک بویسون از جمله آن‌ها بودند در واقع داستانی قدیمی است. او مرجعی اساسی برای حزب «راست جدید» است که تئوریسین اصلی آن آلن دو بونوا استراتژی خود را «جنگ فرهنگی» «گرامشیسم راستی» (۳) توصیف می‌کند. این انحراف جهت مانع نشد که در طول قرن بیستم، گرامشی موضوع تفسیرات جدید بسیج گر توسط جریان‌ات انقلابی در سراسر دنیا بشود.

به نظر گرامشی امکان انقلاب در روسیه و نا ممکن بودن آن در اروپای غربی به نوع دولت و جامعه مدنی بستگی دارد. در روسیه تزاری اصل قدرت در دست دولت متمرکز است؛ جامعه مدنی - حزب، سندیکا، شرکت‌ها، مطبوعات، انجمنها،...- پیشرفت کمی دارند. در این شرایط بدست گرفتن قدرت، همانطور که بلشویک‌ها آنرا انجام دادند، اول از همه ملزوم این است که دستگاه دولتی را به دست گرفت : ارتش، ادارات، پلیس، دستگاه قضایی...از آنجایی که جامعه مدنی در حالت نطفه‌ای است، هر کسی که قدرت دولت را به دست بگیرد می‌تواند بر آن غالب شود. البته ، وقتی که دولت تسخیر شد ، تازه مشکلات شروع می‌شوند : جنگ داخلی، به راه اندازی چرخ تولید، ارتباطات حساس بین طبقه کارگر و

برعکس در اروپای غربی جامعه مدنی متمرکز و مستقل است. تحت تاثیر انقلاب صنعتی، این جامعه به تدریج در قالب تولید شکل می‌گیرد. او بخش مهمی از کل قدرت را در دست دارد به گونه‌ای که کافی نیست که تنها دولت را زیر سلطه برد؛ باید به جامعه مدنی هم غلبه کرد و مشکل اینجاست که غلبه بر آن به همان شکل صورت نمی‌گیرد. این کار یعنی اینکه تغییر اجتماعی شکلی متفاوت از آنچه که در مورد روسیه صادق بود بگیرد. اصلاً موضوع این نیست که انقلاب‌ها در اروپای غربی ناممکن باشد، ولی این انقلاب‌ها باید در طولانی مدت و با «جنگ مواضع» شکل بگیرند.

از «پرونیسم»* تا «مطالعات سابلترن»*

گرامشی می‌خواهد به انقلاب روسیه وفادار بماند، او از طرفداران لنین است و همواره در یادداشت‌های زندان از او یاد می‌کند. اما او همچنان می‌داند که در عمل، این وفاداری ملزوم این است که روش انقلاب کردن را تغییر داد آغاز تئوری هژمونی وی از این تفکر ریشه می‌گیرد.

گرامشی می‌گوید که از این به بعد نبرد طبقاتی میبایستی بعدی فرهنگی را در نظر بگیرد؛ در این نبرد میبایستی توافق طبقات زیر دست با انقلاب باید در نظر گرفته شود. قدرت و رضایت دو اصل اساسی دولتهای مدرن و پایه‌های هژمونی هستند. وقتی که رضایت در کار نباشد - مثل آنچه که در دنیای عرب در سال ۲۰۱۱ رخ داد - شرایط براندازی قدرت سر کار فراهم می‌شود.

یادداشت‌های زندان اولین بار در اواخر سالهای ۱۹۴۰ به چاپ می‌رسد. مسئولیت چاپ آن بر عهده پالمیرو توگلیاتی دبیر اول حزب کمونیست ایتالیاست که تا اوایل سالهای ۱۹۶۰ بر نشر نوشته‌های رفیق مرحومش نظارت کامل دارد (متن داخل کادر را بخوانید).

از این زمان به بعد، آثار گرامشی نقطه مشترک کسانی در سرا سر دنیا شد که به دنبال تلفیق وفاداری به انقلاب اکتبر و تلاش برای انطباق این روند با شرائط سیاسی اجتماعی بودند که گاه بسیار متفاوت با وضعیت روسیه بود. این امر اشاعه سریع تزهای گرامشی را در سطح بین‌المللی و تشکیل جریان‌ات فکری طرفدار آن را در سراسر دنیا توضیح می‌دهد. در مورد یادداشت‌های زندان می‌توان گفت که آنها یکی از اولین تئوریهای انتقادی جهانی شده هستند.

سه مورد متفاوت هر کدام به نوبه خود این جریان را نشان می‌دهند. در اواسط قرن بیستم آرژانتین یکی از مهد های مهم عقاید گرامشی میشود و بعد کشورهای دیگر این قاره، مثل برزیل، مکزیک و یآ شیلی در مطالعه یادداشت های زندان غرق می‌شوند. دلیل سرعت و گسترش پذیرش فکر گرامشی در آرژانتین مهاجرت وسیع ایتالیایی هاست. علت دیگر این است که اصولی مثل هژمونی، سزارسم یا انقلاب منفعل دست به دست هم داده تا این پدیده خاص آرژانتینی که پرونیسم نامیده میشود را توضیح دهند.

به صورت کلی تر این مفاهیم برای تحلیل رژیم‌های نظامی « مترقی » یا «توسعه طلب بکار گرفته می شوند مانند خوان دومینگو پرون در آرژانتین، لزارو کاردناس در مکزیک و گتولیو وارگاس در برزیل که در منطقه پدیدار میشوند.

این قدرت‌ها بدون انقلاب و یا باز سازی، نوعی از مدرن سازی محافظه کارانه را بنیان می‌کنند که در قرن بیستم در کشورهای جهان سوم رایج بوده است، کشورهای که مدرن سازی میشوند و در عین حال مطمئن هستند که تفاوت طبقاتی موجود در آنها به صورت پایه‌ای مورد سوال قرار نمی‌گیرند.

اصل «انقلاب منفعل» که گرامشی در یادداشت های زندان، هنگامی که به تشریح تشکیل دولت ایتالیا در قرن نوزدهم می‌پردازد، آن را توضیح می‌دهد، این نوع عملکرد سیاسی پر ابهام را به دقت تشریح می‌کند. گاهی این انقلاب‌ها توسط یک « سزار» رهبری می‌شوند - ایده « سزارسم» از اینجا می‌آید- یعنی رهبری توانا که با توده مردم ارتباط سریع برقرار می‌کند، و مثال‌های آن هم در آمریکای لاتین قرون گذشته و حال فراوانند. از میان دیگران، متفکرینی چون خوزه اریکو، خوان کارلوس پوتانتیرو، کارلوس نلسون کوتینیو یا ارنستو لاکلو، تحلیل جدیدی را از یادداشت های زندان ارائه می‌کنند که نفوذ آن فرای آمریکای لاتین گسترش می‌یابد. (۴)

همچون خود گرامشی خیلی از مهمترین مفسرین او در مبارزات انقلابی که در این قاره در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به اوج خود رسیدند متعهد بوده اند.

در آنسوی دنیا، عقاید این روشنفکر ایتالیایی در سالهای ۱۹۶۰ به هند هم رسیدند. او مرجع بزرگی برای تحقیقات پسا استعماری است. پایه گذار اصلی این جریان ادوارد سعید فلسطینی است که برای تعریف

اوریا نتالیسم، یعنی تصویر «شرق» آنطور که در جامعه غرب رایج است، به عقاید گرامشی متوسل می‌شود (۵). در سالهای ۱۹۷۰، زیر نفوذ سعید و همچنین دیگر تاریخ‌شناسان مارکسیست بریتانیایی مانند اریک هابسبام و ای.ب. تامپسون بخش تخصصی هندی تحقیقات پسا استعماری به نام «مطالعات سوبالترنی» شکل می‌گیرد.

این جریان عموماً توسط راناجیت گوها، پارتا شاترجی (۶) و دیپش شاکرابارتی معرفی شده و نام خود را مستقیم از گرامشی قرض می‌گیرد. در واقع اصطلاح سوبالترن در تیتراژ یادداشت‌های زندان شماره ۲۵ ذکر شده و تیتراژ کامل آن این است: «در حاشیه تاریخ، تاریخ‌شناسی گروه‌های اجتماعی سوبالترن». یعنی گروه‌های اجتماعی که در تاریخ «رسمی» غایب هستند اما امکان دارد که وقتی آنها وارد فعالیت بشوند، نظم اجتماعی را کلاً دگرگون کنند.

سیر عقاید گرامشی از ایتالیای اوایل قرن بیستم به هند سالهای ۱۹۷۰ نشانگر این است که این دو کشور ساختار اجتماعی نزدیکی دارند و این بخصوص به علت وجود قشر روستایی مهمی در آنهاست.

در متنی که او در سال ۱۹۲۶، درست قبل از زندانی شدنش نوشت، «چند مطلب در مورد مساله جنوب»، اتحاد بین طبقه کارگر شمال ایتالیا را که تعدادشان کم ولی از نظر اقتصادی و سیاسی رو به رشد بوده و دهقانان جنوبی که هنوز تعدادشان در آن زمان زیاد بود را تشویق می‌کند. سوبالترنیست‌های هندی هم همین نوع استراتژی را در کشور خود ترغیب می‌کنند.

سیر سوم مربوط به تفکر ژئوپلیتیکی به کمک عقاید پیشنهاد شده نویسندگان یادداشت‌های زندان است. این جریان به نام تئوری «گرامشین» در روابط بین‌المللی معرفی می‌شود. پایه‌گذار آن رابرت فوکس کانادایی است، مارکسیستی نو آور که در عین حال، مدیریت سازمان بین‌المللی کار در ژنو را بر عهده داشته است.

کیس وان ردر پیجل، هنک اوربیک و استفان ژیل از جمله دیگر پیروان نامی این جریان هستند. این نویسندگان بخصوص شکل‌گیری اروپا را تحلیل کرده و سعی دارند تا بحران فعلی آن را بفهمند (۷). به نظر آنها، این بحران تا حدی به دلیل ناتوانایی پروژه اروپا در به دست آوردن رضایت فعال مردم این قاره است. بنابر این برای اینکه هژمونی در سطح یک کشور یا یک قاره صورت بپذیرد، حاکمان بایستی مغلوبین را متقاعد کند که حداقل تا حدودی برای منفعت آنان کار

می‌کنند.

از سوی دیگر، از آغاز قرن بیستم شاهد افزایش نفوذ دوجانبه نخبگان اروپایی و آمریکایی هستیم. این نشان می‌دهد که ساخت اروپا اکثر اوقات در پی منافع امپراتوری آمریکا بوده است و موفق نشده تا پروژه سیاسی مستقل خود را داشته باشد.

گرامشی همواره در پی ساختار «حزب ستم‌دیدگان» بوده است چه در حد ایتالیا و یا در حد جهانی و آن هم از طریق فعالیت‌هایش در انترناسیونال سوم. او به این ترتیب تئوری و عمل را با هم تلفیق میکرد، چیزی که متأسفانه در بین روشنفکران منتقد کنونی به ندرت دیده می‌شود.

*پرونیسم : حزب سیاسی که به نام خوزه دمینگو پرون آرژانتینی نامیده شده. پرونیسم را همزمان حزب سیاسی چپ‌گرا، راست‌گرا، ملی‌گرا، فاشیست و نازیست هم خوانده‌اند.

*سابلترن : لغت به معنای فرودست می‌باشد و به یک شخص یا گروه از رده پایین (کاری، کلاس اجتماعی، ...) که صدا و یا عملش معمولاً ندیده گرفته می‌شود می‌گویند. مطالعات سابلترن به این دسته مردم که میتوانند در تغییرات اجتماعی و سیاسی نقش بسیار مهمی را داشته باشند توجه نشان می‌دهد.

Antonio Gramsci, Cahiers de prison, Gallimard, coll. « Bibliothèque de philosophie », Paris, ۱۹۷۸- ۱

۱۹۹۲, ۵ tomes

Le Figaro, Paris, ۱۷ avril ۲۰۰۷ -۲

Cf. Pierre-André Taguieff, « Origines et métamorphoses de la -۳ nouvelle droite », Vingtième Siècle, n° ۴۰, Paris, ۱۹۹۳

Cf. Raúl Burgos, Los gramscianos argentinos, Siglo XXI, -۴ Buenos Aires, ۲۰۰۴

Edward Said, L'Orientalisme. L'Orient créé par l'Occident, -۵ Seuil, coll. « La couleur des idées », Paris, ۲۰۰۵ (۱re éd.) :

۱۹۷۸

Lire Partha Chatterjee, « Controverses en Inde autour de l'histoire coloniale », Le Monde diplomatique, février ۲۰۰۶

Cf. par exemple Henk Overbeek et Bastiaan Van Apeldoorn (sous la dir. de), Neoliberalism. in Crisis, Palgrave Macmillan, Basingstoke, ۲۰۰۶

برگرفته از مجله دنیای دیپلماتیک

سرزمین ما «انسانی» است نه «خاکی»!



بیانیه چهل تن از فعالین سیاسی، مدنی داخل کشور پیرامون حمله به مهاجران افغانستانی

ما نمی‌خواهیم سرزمینی که در آن زندگی می‌کنیم آلوده به ننگ آزار مهاجران و حملات وحشیانه به آنها باشد و باور داریم حقوق همه جانبه انسانی امری است که به هیچ بهانه‌ای چون ناسیونالیسم و نژاد و مذهب، قابل معامله نیست. ما به عنوان افرادی که به این مساله می‌اندیشند حاضر نیستیم هویت خود به جای انسان بودن و حقوق برابر برای همه انسان‌ها را به گونه‌ای تعریف کنیم که خود را بنا بر نژاد، رنگ پوست، مذهب، طبقه، جنسیت، قوم، زبان، پوشش و امثالهم بالاتر از انسان‌های دیگر بدانیم، و بنا بر آن تعریف، حق تعرض به حقوق ایشان را برای خود قائل شویم. ما بنا بر هویت مشترک همه ابناء بشر، معتقدیم، ذات انسانی ما هویت مشترک همه ماست و از این رو، حق تحصیل، زندگی یا عدم زندگی در یک مکان، اشتغال، برخورداری از امکانات بهداشتی، رفاهی، آموزش، تغذیه مناسب و مانند آن را برای همه انسان‌ها به یک میزان و به طور برابر قائل هستیم.

در این مقاله، به بررسی سیاست‌های غیر انسانی دولت ایران در قبال مهاجران پرداخته می‌شود.

سیاست‌های غیر انسانی دولت ایران مقابل مهاجران افغانستانی که از آغاز سال جاری با ممنوعیت ورود این مهاجران به اماکن تفریحی شدت گرفته بود، اکنون شکل بسیار خطرناکی یافته است. در تازه‌ترین مورد که در هفته نخست تیرماه رخ داد، با انتشار خبر دست داشتن مهاجری از افغانستان در قتل یک زن در یزد، منازل مهاجران در این شهر مورد هجوم قرار گرفت و افراد و خانواده‌های بسیاری مورد تهدید و آزار واقع شدند. در نتیجهی سیاست‌های مذکور عده‌ای راه را بر خود هموار دیده‌اند تا بدون هرگونه واکنش و به بهانه دفاع از «وطن» و «ناموس» دست به چنین اعمال غیر انسانی و نژاد پرستانه‌ای بزنند. اعمالی که انجام آن جز با همراهی ضمنی حاکمیت دشوار می‌نماید.

بی‌قانونی و رفتار غیر انسانی علیه مهاجران در سایر نقاط ایران هم ابعاد گسترده‌ای یافته است. در استان فارس یک مقام وزارت کشور گفته است که همه شهروندان می‌توانند و باید جلوی اتباع خارجی را بگیرند و از آن‌ها کارت اقامت بخواهند.

اقدامات سال‌های اخیر در محروم کردن مهاجران از تحصیل؛ در احضارهای مکرر و بی‌قاعده‌ی آن‌ها برای تعویض کارت اقامت در قبال مبالغ کلان؛ در فرستادن‌شان به اردوگاه‌هایی با شرایطی به شدت غیر انسانی و متهم کردن‌شان به این که عامل بیکاری هستند، همگی اعمالی به شدت غیر انسانی و محکوم‌اند. حمله به خانه‌های مهاجران به بهانه این که فردی از آن‌ها متهم به جرمی شده است اقدامی جنایتکارانه است که در یک نظام قضایی سالم باید به سرعت و شدت مورد پیگرد قرار گیرد. علاوه بر این در چنین مواردی نمایندگان سازمان‌های مستقل و نیز مقامات دولتی افغانستان باید امکان دسترسی به مهاجران و واریس حقایق و اعلام آن را بیابند.

دولت ایران، که اکنون بنا بر وضعیت نامناسب و ویژه اقتصادی، به شدت تحت فشار نارضایتی‌های گسترده از سوی کلیه اقشار به ویژه کارگران و مزدبگیران است و همین‌طور نرخ بالای جرایم و آسیب‌های اجتماعی گوناگون که بدون شک معلول شرایط فعلی است، سعی می‌کند با مجرم و تبهکار جلوه دادن مهاجران، بار مسئولیت خود را در قبال این نابسامانی‌ها کاهش دهد. همچنین با دامن زدن به احساسات، سیاست

حامی پروری خودش را در عرصه‌ی تقویت تعصبات ناسیونالیستی نیز به آزمون بگذارد. از سوی دیگر با سوء استفاده از مسئله‌ی مهاجران، به نوعی با دولت افغانستان بر سر اختلاف‌های دیپلماتیک تسویه حساب نماید. در حالی که این مهاجران خود بزرگترین قربانی حکومت افغانستان و نظامی‌گری غرب در منطقه هستند.

ما امضا کنندگان این بیانیه خواستار برچیده شدن هرگونه تبعیض و رفتار غیر انسانی از سوی حاکمیت و یا پاره‌ای از مردم با مهاجران هستیم. بیشک در این بین برخی از مردم نیز با اتکا به باورهای نادرست خود، سیاست‌های غیرانسانی حاکمیت را بازتولید می‌کنند.

خواستار آنیم به هر کودک زاده شده از پدر و مادر افغانستانی به محض تولد در خاک ایران تابعیت ایرانی داده شود و نیز تابعیت علاوه بر پدر بی هیچ قیدی از مادر نیز به کودک منتقل شود (فارغ از محل تولد). خواهانیم تا تمام پرونده‌های پناهیجویان افغان در کمیسیون‌های دموکراتیک که از خود افغانها هم اعضای خواهد داشت و با حضور فرد پناهنده، مورد بررسی قرار گرفته و بسته به نظر کمیسیون، پناهندگی اعطا شود و یا اقامت‌های موقت و دائم به ایشان تعلق گیرد. هیچ پناهنده‌ای را نمی‌توان مشمول اخراج از کشور و یا محدودیت سفر در داخل کشور دانست.

ما می‌خواهیم ایشان از تمام تسهیلات شهروندان ایرانی اعم از بیمه و آموزش و بهداشت و مراجعه به محاکم قضائی و... برخوردار باشند. همچنین حکومت طرح‌هایی را برای جذب هر چه بیشتر افغانستانی‌های مقیم ایران در جامعه تدارک دیده و در گام اول با تخصیص بودجه، عجب افتادگی‌های آموزشی آنان را جبران کند. فی الحال و در اقدامی فوری عاملان و آمران حمله به خانه‌های مهاجران در یزد باید تحت پیگرد قرار گیرند و دولت ایران باید رسماً به خاطر وارد آمدن این آزارها به مهاجران از آنها و از شهروندان خود عذرخواهی کند.

ما نمی‌خواهیم سرزمینی که در آن زندگی می‌کنیم آلوده به ننگ آزار مهاجران و حملات وحشیانه به آنها باشد و باور داریم حقوق همه جانبه‌ی انسانی امری است که به هیچ بهانه‌ای چون ناسیونالیسم و نژاد و مذهب، قابل معامله نیست. ما به عنوان افرادی که به این مساله می‌اندیشند حاضر نیستیم هویت خود به جای انسان بودن و حقوق برابر برای همه‌ی انسان‌ها را به گونه‌ای تعریف کنیم که خود را بنا بر نژاد، رنگ پوست، مذهب، طبقه، جنسیت، قوم، زبان، پوشش و امثالهم بالاتر از انسان‌های دیگر بدانیم، و بنا بر آن تعریف، حق

تعرض به حقوق ایشان را برای خود قائل شویم. ما بنابر هویت مشترک همه ابناء بشر، معتقدیم، ذات انسانی ما هویت مشترک همه ماست و از این رو، حق تحصیل، زندگی یا عدم زندگی در یک مکان، اشتغال، برخورداری از امکانات بهداشتی، رفاهی، آموزش، تغذیه‌ی مناسب و مانند آن را برای همه انسان‌ها به یک میزان و به طور برابر قائل هستیم.

ما نمی‌خواهیم بی‌قانونی و حمله به خانه‌های مردم بی‌دفاع واکنشی طبیعی قلمداد شود. ما به همه اقدامات غیر انسانی و تبعیض‌آمیز علیه مهاجران اعتراض داریم و آن‌ها را محکوم می‌کنیم و خواستار پایان یافتن این نوع اقدامات و رسیدگی فوری و منصفانه به آن‌ها هستیم.

امضا کنندگان بیانیه:

یونس آبسالان/ سعید آقام علی/ پریسا ادیب زاده/ امیر امیرقلی/ مریم امیری/ سیامک امین/ مصطفی بذری/ نسیم بنی کمالی/ مهدی بیات/ محسن پریزاد/ یاشار پورخامنه/ بهنام تهرانی/ حسام چوپانی/ سعید حسن زاده/ فرزاد حسن زاده/ اختای حسینی/ محمد خانی/ مهسا خبراللهی/ بابک ذاکری/ حسام سلامت/ اشکان شریعتی/ فواد شمس/ محبوبه شمس/ ارسلان صادقی/ خسرو صادقی بروجنی/ بیتا صمیمی زاد/ یاسر عزیزی/ سورنا عمید/ محمد غزنویان/ مصطفی غلام نژاد/ امیر فیروزی راد/ مهدی محمدی/ علی مظفری/ علی معظمی/ حسام مناهجی/ مریم موسوی/ حسین نادری/ الناز ناطقی/ علی رضا نجمی.

* لنگستون هیوز، ترجمه‌ی احمد شاملو

مجله هفته ۲۵

گاهنامه سیاسی و فرهنگی
شماره ۲۵

